

پاسخی به یکی از دل بستگان استاد خلیلی

در بخش نظرسنجی پورتال، کسی بنام امان الله عمر از ویرجینیای امریکا، با عصبانیت بر من تاخته است که چرا به استاد بزرگ خلیلی (شاعر مدیحه سرای افغانستان) تهمت خیانت زده ام و امیر عبدالرحمن خان را ظالم و مستبد نشان داده ام، درحالی که در نوشته های قبلی او را امیری آهنین و قابل ستایش گفته ام.

آقای عمر! من میدانم که شما تا چه حد به استاد خلیلی عقیده و ایمان دارید؟ اما از اینکه گردانندگان محترم پورتال افغان جرمن آنلاين را اخطار داده اید که جوابگوی نشرات خود در مورد خلیلی و ممدوح او بچه سقاو باشند، من برجان خود ترسیدم که نه کند، این بار جلدان داعش نما از امریکا سربلند کنند و گردانندگان ریش سفید و سرفسید پورتال افغان جرمن آنلاين را به مسلسل ببندد و یک فاجعه دیگر از نوع فاجعه فرانسه را تازه کند!؟؟

اما از نوشته شما اینقدر دانستم که مقاله های افشاگرانه و رسوا کننده اخیر از قلم این جانب و افغان های صاحب نظر دیگر در مورد حبیب الله کله کانی و استاد خلیلی و پدرش مستوفی الممالک، بنیاد دروغ بافی حلقات تحزیه طلب و تفرقه انداز را چنان به لرزه در آورده که اعصاب شما را نیز جو جو ساخته است. شما بجای اینکه قلم بردارید و اگر توانائی داشته باشید مقالات نشر شده در مورد استاد خلیلی و حبیب الله کلکانی را بطور مستند و مستدل رد و ثابت کنید که آنها برخلاف این نوشته ها، عناصر صادق به وطن بوده اند، اما بجای اینکار، از شاخه امیر عبدالرحمن خان چسپیده و میخواهید بگویند که من آدم ضد و نقیض نویسی هستم.

برادر محترم! باید بدانید که تاریخ عملکرد خوب و بد انسانها را ثبت و ضبط میکند و روزی اگر ضرورت بیفتد آنرا بر ملا می سازد. من هیچگاهی در نوشته هایم، امیر عبدالرحمن خان را فرشته و ملانکه نگفته ام یا امیری عادل و مهربان (مانند بچه سقاو؟ مستوفی الممالک؟ مسعود؟) ننوشته ام، اما او را در مقابل با مخالفتش مردی سخت جنگجو، قاطع و با دسپلین گفته ام و این چیزی است که در کتاب (تاج التواریخ) بدان اشاره شده است. بلی گفته ام که امیر عبدالرحمن خان امیری با کفایت و با درایت بود، و بخاطر همین درایت و کفایتش بود که افغانستان را از وضعیت ملوک الطوائفی و چند پارچگی نجات داد و وحدت دوباره افغانستان را تأمین نمود و همه را به مرکز قدرت یعنی کابل پیوسته ساخت. و این بزرگترین خدمتی است که آن امیر برای این کشور و این مردم انجام داد.

من هیچگاهی نگفته ام که امیر آنقدر بر مردمش مهربان بود که مجرمین و رهنزنان و مخالفان دولت خود را جزا نمیداد، من از استبداد امیر و استخبارات امیر در کتابم نوشته ام، این عنوان کفایت میکند که من همانگونه که از کارکردهای خوبش یاد کرده ام، از استبداد امیر نیز یاد کنم، اگر خلاف میگویم یک مثال کوچکی از نوشته هایم را بر خم بکشید تا دیگران ببینند و من هم خجالت بکشم! و اگر نشان داده نتوانید، باید شما از گفته های هوانی خود خجالت بکشید! در مسائل تاریخی من هیچگاهی بدون سند و مدرک نمی نویسم و حرف مفت تحویل مردم نمیدهم.

کتابی که در مورد امیر عبدالرحمن خان نوشته ام، «سیمای امیر آهنین عبدالرحمن در تاج التواریخ» نام دارد. آیا میدانید معنی این عنوان چیست؟ معنایش اینست که هرچه در مورد امیر عبدالرحمن خان نوشته ام، مبنا و اساس آنرا روایتها و یاد داشتهای تاج التواریخ در مورد امیر تشکیل میدهد و استناد به کتب دیگر برای رد یا تأیید موضوع آورده شده است. هیچ کس نمیتواند منکر ظلم و استبداد امیر در حق مخالفتش باشد. من از برپا کردن کله

منارهای امیر از سران و کله های مخالفانش در جنگ ها یاد کرده ام و از تبعید دسته جمعی مخالفان امیر از محل سکونت شان به ولایات دیگر نوشته ام و هدف و منظور امیر را نیز از این عملکرد وی توضیح داده ام. آیا شما برایم گفته می‌توانید که در دولت های بعد از امیر عبدالرحمن خان بندیخانه یا زندانها وجود نداشته اند؟ طبعاً که وجود داشته اند ولی کس انواع شکنجه های که در این زندانها صورت می‌گرفته، مثل غبار آترا قید نکرده است، ورنه جزاها و شکنجه های که در دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق در زندانهای خاد واکسا بر زندانیان اجرا میشد، شاید به مراتب بیشتر و بدتر از نوع شکنجه های دوران امیر عبدالرحمن خان بوده باشد. در دوران حکومت تنظیم های جهادی ظلم و ستم بر مردم افغانستان چنان اوج گرفت که از کوبیدن میخ های شش انچه برفرق مخالفان و انداختن انسانهای زنده در کوره های خشت پزی و تجاوزات دسته جمعی بر شفاخانه زنان مریض دریغ نگریدید.

در دوران حکومت بعد از امیر عبدالرحمن خان، نوع کشتار مخالفان هم بدلیل موجودیت وسایل کشتار دسته جمعی فرق کرد. مثلاً در عهد امیر عبدالرحمن خان وسایل اسلحه ثقیل مثل راکتها، بیم ۳۰ و بیم ۴۰ وجود نداشت. طیارات بمب افکن و بمبهای پنجصد کیلونی وجود نداشت. راکت های لونا و سکر ۶۰ وجود نداشت. تانک ها و زره پوش ها وجود نداشت. ماشیندارهای ثقیل وجود نداشت که بتواند در کمتر از یک ساعت محشری برپا کند و از کشته پشته ها بسازد. بلی این وسایل کشتار دسته جمعی در دوران حکومت های ظاهرشاه و جمهوری داودخان و حکومت خلق و پرچم و تنظیمهای جهادی وجود داشتند و تمام آنها بر مردم افغانستان در سه دهه اخیر امتحان و استعمال شدند.

وقتی قضاوت های یک جانبه نویسندگانی را می بینم که همیشه امیر عبدالرحمن خان را پادشاه خون خوار و آدمکش و مستبد معرفی میکنند و طوری نشان میدهند که او در مدت حکمرانی خود جز آدمکشی کاری نداشته است، مجبور میشوم کارکردهای امیر عبدالرحمن خان را با کارکردهای رهبران سیاسی دو دهه اخیر قرن بیستم به مقایسه بگیرم و با اسناد و شواهد بشمار نشان بدهم که آنها که صد چند امیر عبدالرحمن خان تحصیل کرده و درس خوانده بودند و ده های مشاور و متخصص در پهلوی دست خود داشتند، چرا و چگونه بخاطر حفظ قدرت و با انحصار قدرت خویش، برفرق مردم خود کوبیدند و از انداختن بمب های پنجصد کیلونی و فیرسلاح های ثقیله توپ و هاوان و راکت از فراز کوه تلویزیون و کوه علی آباد و یا شیردروازه بر مواضع مخالفین خود دریغ نورزیدند. در عهد نامیمون پروفیسر ربانی و احمدشاه مسعود (از مخلصین استاد خلیلی)، در دهم دلو ۱۹۹۳ بر محله افشارکابل که محل سکونت مخالفان ربانی - مسعود بود، با تمام وسایل کشتار دسته جمعی حمله شد و در ظرف کمتر از دو ساعت بیش از پنجهزار از مردم افشار را شامل زنان و کودکان و پیرمردان بخاک و خون کشتایدند. از اینست که میگویم کشت و کشتارهای امیر عبدالرحمن خان در مقایسه با این رهبران تنظیمی ناچیز بوده است، درحالی که پروفیسر ربانی و مسعود شهریان کابل را کشت و شهر را تخریب نمود؛ و هیچ بنای آبادی از خود به یادگار نگذاشتند، اما امیر عبدالرحمن خان، در پهلوی جنگ و سرکوب مخالفان خود، هیچگاه دست از اعمار بناها های باشکوه و کشیدن شاهراه ها و احداث باغه همراه با تأمین امنیت سرتاسری، دست نگرفت. اکنون شما انصافاً بگویند که کدام یک از رهبران افغانستان در اخیر قرن بیستم میتواند برتر و بهتر از امیر عبدالرحمن خان در اخیر قرن نهم باشد؟

پایان